

**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت سیصد و هفتاد و پنجم





خانم سمانه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۷۲ گنج حضور، بخش چهارم

برادرم، پدرم، اصل و فصل من عشقست
 که خویش عشق بماند، نه خویشی نسبی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۴۹

برادرم، پدرم، تمام فامیل و هرکسی که دارم، خود عشق است. تنها خویش عشقی یعنی کسی که به عشق زنده شده است باقی می ماند، نه خویش نسبی، من های ذهنی فامیلی! فقط یک هشیاری وجود دارد که در همه کس و همه چیز جاری است. هرکس به اندازه ای که به زندگی زنده می شود، می تواند این خویشی را درک کند.

چون ز حد بیرون، بلرزید و طپید
مصطفی‌اش در کنار خود کشید
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۲

وقتی آن کافر، شخص همانیده، بیش از حد لرزید و مضطرب شد؛ یعنی حالت‌های معنوی، فضاگشایی، آرزومندی و کوشش او خیلی زیاد شد، حضرت محمد مصطفی (ص) که در این جا نماد خداوند است برای ما او را در آغوش خود گرفت و به او توجه کرد.

ساکنش کرد و بسی بنواختش
دیدهایش بگشاد و داد شناختش
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۳

به او آرامش بخشید و مورد لطف و نوازش خود قرار داد؛ به طوری که او توانست روی پای زندگی بایستد و به سمت بت من‌ذهنی نرود و چشم دلش را باز کرد و به او قوه تمییز و شناخت عطا فرمود.

یک بلا از صد بلاش واخرد
 یک هبوطش بر معارجها برد
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۶۵

یک بلا و یک اتفاق بد او را از صدها اتفاق بد دیگر نجات می‌دهد. [وقتی شما فضا را در برابر اتفاقات می‌گشایید و توجه شما پیوسته روی فضای اطراف اتفاقات است، دیگر به اتفاقات توجه نمی‌کنید در این صورت شما پیغام اتفاق را گرفته‌اید و بلاهای دیگر رخ نمی‌دهند.]
 گاهی یک هبوط، یک سقوط و افتادن به دام یک هم‌هویت‌شدگی و انعکاس بد آن در بیرون، و فضاگشایی در اطراف آن سبب می‌شود به درجات بالاتر روید؛ و آسمان درونتان گسترده‌تر شود.

خام شوخی که رهانیدش مُدام
از خُمار صدهزاران زشت خام
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۶۶

چنان که اگر انسانی که منِ ذهنی خام و گستاخی دارد، در برابر یک بلا و اتفاق زندگی اش فضا بگشاید، از شراب آن فضای گشوده شده برخوردار می شود. این فضای گشوده شده، او را از انرژی مسموم و شرّ منِ ذهنی خودش و بسیاری از من های ذهنی خام دیگر در امان می دارد.

عاقبت او پخته و اُستاد شد
جست از رِقِّ جهان و آزاد شد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۶۷

سرانجام این انسان که من‌ذهنی دارد، در اثر فضاگشایی‌های پی‌درپی به مقام پختگی و استادی می‌رسد.
مرکزش از همانیدگی‌ها خالی می‌شود و از بندگی و نوکری جهانِ هم‌هویت‌شدگی‌ها آزاد می‌شود و از اسارت
دردها، باورها، جسم‌ها و آدم‌ها می‌رهد.

از شراب لایزالی گشت مست
شد ممیز، از خلائق باز رست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۶۸

بنابراین، انسان در اثر فضاگشایی‌های پی‌درپی توانست از شراب جاودانه الهی مست شده و در این لحظه ابدی ساکن شود. او قدرت شناسایی و قوه تمییز دارد؛ می‌تواند تشخیص دهد کاری را که انجام می‌دهد و فکری که از سرش می‌گذرد از مرکز عدم می‌آید یا از بستر هم‌هویت‌شدگی‌ها برمی‌خیزد. از تقلید کردن از جمع و اثر مخرب من‌های ذهنی مردم باز می‌رهد و خدا در مرکزش، او را بی‌واسطه، به صورت مستقیم هدایت می‌کند.

ز اعتقاد سست پُر تقلیدشان
وز خیال دیده بی دیدشان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۶۹

و از اعتقادات سست و پُر از تقلید من‌های ذهنی می‌رهد و از خیالات و فکرهای همانیده مرکزشان نجات می‌یابد.
آن‌ها با عینک‌های همانیده‌ی مرکز خود می‌بینند، بصیرت ندارند و با دید زندگی نمی‌بینند.

ای عجب چه فن زند ادراکشان
پیش جزر و مد بحر بی نشان؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۷۷۰

شگفتا! درک و فهم مردم در برابر حوادثی که از بحر بی نشان خداوند می آید، چه کاری می تواند انجام دهد؟
مردم چگونه می توانند با جزر و مد این دریای بی نشان مقابله کنند؟ قانون قضا اتفاقات را متناسب با
هم هویت شدگی های مرکز انسان به وجود می آورد و من ذهنی در برابر آن عاجز و ناتوان می شود. باید تسلیم
شود.

گر خَضر در بحر، کشتی را شکست
 صد درستی در شکست خضر هست
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۳۶

به عنوان مثال، اگر خضر در دریا کشتی سالم مستمندان را شکست، در آن شکستن دلایل درست زیادی وجود داشت. اگر عارف کاملی مثل مولانا، کشتی ذهن ما را می شکند و یا زندگی با قانون قضا، همانیدگی های مرکز ما را می گیرد، همه این ها در جهت واهمانیدن هشیاری و بسیار درست است.

تا کُنی مَر غیر را حَبْر و سَنی
خویش را بدخو و خالی می کُنی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

تا زمانی که می خواهی دیگران را خردمند و دانشمند کنی و آن‌ها را تغییر دهی، اتصال با زندگی قطع می شود؛ از جنس ذهن می شوی؛ خوی من ذهنی را گرفته، خودت را از زندگی خالی می کنی و بدخو و بی انرژی می شوی.

شب پدید آید چو گنجِ رحمتی
تا رهند از حرص خود یک ساعتی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۳

بنابراین شب مانند یک گنجِ رحمتی ظاهر می‌شود تا مردم چند ساعتی از حرص و جوش خود خلاص شوند. تبدیل شدن انسان از هشیاری ذهنی به هشیاری حضور نیز حقیقتاً مانند خواب است که حرص او را خاموش می‌کند. هرچه حرص کمتر شود، نوازش‌های زندگی و کیمیای حق به کار می‌افتد.

بیاموز از پیمبرِ کیمیایی
که هر چتِ حق دهد، می‌ده رضایی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۷۵

از پیامبر یک کیمیایی بیاموز که در برابر هر چیزی که این لحظه خدا پیش پایت می‌گذارد، فضا را باز کرده؛ ستیزه و مقاومت نکن و با رضایتی که مخصوص هشیاری حضور است با آن وضعیت برخورد کن.

همان لحظه در جنت گشاید
چو تو راضی شوی در ابتلایی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۷۵

اگر در مقابل چالشی که این لحظه قانون قضا به وجود می‌آورد و ذهنت آن را بد نشان می‌دهد، فضا را باز کرده، صبر کنی و به آن راضی شوی، همان لحظه در بهشت برایت باز می‌شود.

قوم دیگر می‌شناسم ز اولیا
که دهانشان بسته باشد از دعا
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۰

قوم دیگری از اولیاء را می‌شناسم که دهانشان از دعا بسته است. چراکه با فضاگشایی و مرکز عدم، خود خدا برای آن‌ها دعا می‌کند. [وقتی زندگی با کن‌فکانش روی ما کار می‌کند، مانند گلی هستیم که در حال شکوفا شدن است؛ دیگر نیازی به دعا نداریم.]

از رضا که هست رام آن کرام
جستن دفع قضاشان شد حرام
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۱

از آن جا که رضا به اتفاقات برای انسان‌های زنده به زندگی حاصل شده، چاره‌جویی با ذهن و عقل من‌ذهنی برای حل چالش‌ها بر آن‌ها حرام شده است. [یعنی هر چالشی در این لحظه بیاید، بدانید زندگی با قانون قضا پشت سر آن است. پس شما به آن رضا بدهید؛ در آن دخالت نکنید تا ببینید که این چالش به شما چه می‌گوید.]

در قضا ذوقی همی بینند خاص
کفرشان آید طلب کردن خلاص
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۲

در قضای الهی ذوق خاصی می بینند. می دانند که زندگی، خدا، به انسان لطف و عنایت بی نهایت دارد. آن‌ها نمی خواهند از قضا خلاص شوند؛ می خواهند قضا را باز کرده، صبر کنند و پیغام آن را بگیرند.

حُسْنِ ظَنِّي بِرِ دَلِ اَيْشَانِ گَشُود
 كه نپوشند از غمی جامه کبود
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۸۸۳

حق تعالی بر قلب این اولیاء، فکر زیبایی عطا فرموده که چون می دانند زندگی در حال گشودن دل آن هاست، در غم حاصل از کم شدن همانیدگی ها جامه تیره ماتم به تن نمی کنند. درد هشیارانه می کشند؛ از این که این چالش صورت می گیرد و فضا را باز می کنند، شادند. می دانند از این فضای باز شده آن شادی زندگی، نیروی شفا بخش، عنایت و لطف زندگی می آید.

عشقُ جز دولت و عنایت نیست
جز گشاد دل و هدایت نیست
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۹۹

عشق چیزی جز برکت، شادی بی سبب، آفرینندگی، پرهیز، شکر، صبر و نیک‌بختی و عنایت ایزدی نیست. عشق جز فضای گشوده‌شده و هدایت زندگی نیست. [عنایت، یعنی توجه خدا به ما، وقتی میسر است که مرکز ما عدم شده و به او وصل شده‌ایم.]

مگر ناگهان آن عنایت رسد
 که ای من غلام چنان ناگهان
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۸۹

ای انسان، تو به عنوان هشیاری در خاکدان ذهن خواهی ماند، مگر ناگهان توجه ایزدی به تو برسد؛ یعنی وضعیتی در صورت‌های زندگی‌ات، به عنوان اتفاق یا درد پیش آید و تو متوجه نیازت به خدا شده، تسلیم شوی و فضا را بگشایی؛ یا این که حالتی پیش آید که مرکزت را عدم کرده، با دید درست و روشن بینی و زندگی در من ذهنی را ادامه ندهی. من غلام لحظه‌ای هستم که ناگهان آن عنایت و توجه خدا برسد. [البته شما با من ذهنی منتظر عنایت و جذب خدا نباشید؛ ولی بدانید که زیر توجه، جذب و کمک خداوند هستید و با تسلیم و فضاگشایی از آن برخوردار می‌شوید. اما با ذهن آن را اندازه نگیرید و توقع نداشته باشید.]

پیش بینایان خبر گفتن خطاست
 کآن دلیل غفلت و نقصان ماست
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۱

[یکی از جنبه‌های ادب این است که در حضور مولانا و انسان‌های زنده شده به زندگی خاموش باشیم؛ یا هر جا با بزرگان تضاد پیدا کردیم، بدانیم که ما اشتباه می‌کنیم.] بنابراین پیش بینایان، انسان‌های روشن بین و بیدار، دم از دانش معنوی زدن و اظهار نظر کردن خطاست. هر کسی مقاومت می‌کند و به ذهنش رجوع می‌کند، نشان این است که همانیدگی دارد و غافل است.

پیش بینا، شد خموشی نفع تو
بهر این آمد خطاب اُنصتوا
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۲

خاموش ماندن، به ذهن نرفتن و تأویل و تفسیر نکردن در حضور انسان‌های زنده به خدا به نفع توست. به همین دلیل فرمان «خاموش باشید» آمده است.

گر بفرماید: بگو، برگوی خوش
لیک اندک گو، دراز اندر مکش
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۳

اگر انسان بینا و عارف زنده به زندگی، به تو اجازه حرف زدن داد و گفت: «حرف بزن»، تو باید گزیده و اندک سخن بگویی، نه این که مفصل و طولانی‌اش کنی.

ور بفرماید که اندر گش دراز
همچنین شرمین بگو، با امر ساز
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۴

و اگر بفرماید که به تفصیل سخن بگو و خودت را بیان کن، امرش را اطاعت کن و با حالت شرم و حیا و حفظ ادب حرف بزن.

از خدا جوییم توفیق ادب
بی ادب محروم گشت از لطف رب
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸

از خداوند، توفیق ادب را خواهانیم. زیرا بی ادب، یعنی کسی که در این لحظه خرد زندگی را بگذارد و خرد خودش را بگیرد که اساس ناسپاسی است، از لطف و عنایت ایزدی محروم می شود.

بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹

من ذهنی بی ادب و ناسپاس، نه تنها خود را دچار بلا و گرفتاری می کند، بلکه سراسر دنیا را خراب و در آتش فتنه
خود می سوزاند و درد را در همه جهات پخش می کند.

مأده از آسمان در می رسید
بی صداع و بی فروخت و بی خرید
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۰

مأده، رزق و روزی الهی بدون هیچ رنج و درد و داد و ستدی، از آسمان بر قوم موسی فرو می بارید.

در میان قوم موسی چند گس
بی ادب گفتند: کو سیر و عدس؟!
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۱

در میان قوم موسی (ع) چند نفر بی ادب گفتند: «در بین این همه غذا، پس سیر و عدس کو؟!» [سیر و عدس نماد همانیدگی‌هاست، در این تمثیل، فرض کنید تمام غذاهای خوشمزه از آموزه‌های معنوی را یک انسان عارفی مثل مولانا به ما بدهد، ولی در آن باورهای همانیده ما نباشد و ما ایراد بگیریم، این ناسپاسی است.]

منقطع شد نان و خوان از آسمان
ماند رنج زرع و بیل و داسمان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۲

آن نان و سفره آسمانی قطع شد و برای ما زحمت زراعت و شخم زدن و برداشت باقی ماند. یعنی ما به رنج‌های من‌ذهنی افتادیم. زمانی مرکز ما باز بود. اکنون که به دردهای من‌ذهنی افتاده‌ایم، مرکز ما بسته شده‌است.

باز عیسی چون شفاعت کرد، حق
خوان فرستاد و غنیمت بر طبق
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۳

بار دیگر که حضرت عیسی شفاعت کرد، دوباره حق تعالی طعام و سفره‌ای برای آنان فرستاد.

مائده از آسمان شد عائده
چون که گفت: أَنْزَلُ عَلَيْنَا مَائِدَهُ
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۴/۱

عائده به معنای بازگردانده شده است؛ یا چیزی که به کسی بازگردد و مسترد شود. بعد از این که حضرت عیسی
دعا کرد و گفت:
«أَنْزَلْ عَلَيْنَا مَائِدَهُ»، مائده عود کرد و از آسمان به زمین نازل شد. مائده با دعای حضرت عیسی به زمین
برگردانده شد.

باز گستاخان، ادب بگذاشتند
چون گدایان زلّه‌ها برداشتند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۴

باز من‌های ذهنی ادب را کنار گذاشتند. حس کمیابی‌اندیشی و محدودیت به آن‌ها دست داد. مانند گدایان، هر یک سهمی از سفره روزی الهی برداشتند و ذخیره کردند. درحقیقت زندگی زنده این لحظه را به‌طور کامل زندگی نکردند و برای آینده نگه داشتند.

لابه کرده عیسی ایشان را که این
دائم است و کم نگردد از زمین
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۵

حضرت عیسی (ع) به ایشان التماس کرد که نزول این مائده از آسمان دائمی و بی‌نهایت است؛ چراکه خدا از جنس بی‌نهایت است. شما از کم شدن آن نترسید و به حس کمیابی و محدودیت نروید. زندگی را زندگی کنید. فراوانی خدا تمام نمی‌شود.

بدگمانی کردن و حرص‌آوری
کفر باشد پیش خوانِ مهتری
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۶

بدگمان شدن و حرص و آزمندی، در برابر سفره نعمت شخصی بزرگوار، کفر و ناسپاسی به‌شمار آید.

زان گدارویانِ نادیده ز آز
آن درِ رحمت بر ایشان شد فراز
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۷

بر اثر حرص و سماجت آن گدارویان، یعنی کسانی که در محدودیت و کمیابی ذهن هستند، دوباره در رحمت الهی بسته شد.

ابر بر ناید پی منعِ زکات
وز زنا، افتد وبا اندر جهات
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۸

وقتی مردم قانون جبران را رعایت نکنند، ابر رحمت بر آسمان ظاهر نمی‌شود و بارانی نمی‌بارد. عمل زنا، یعنی جفت شدنِ نامبارکِ ما به صورت زندگی با من‌ذهنی، برای ما بدبختی و درد می‌آورد.

هرچه بر تو آید از ظلمات و غم
آن ز بی‌باکی و گستاخی است هم
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۹

هرچه از تاریکی و غم بر تو پیش آید، تماماً نتیجه گستاخی و بی‌باکی خود توست. این بی‌باکی و گستاخی تو در این لحظه است که می‌گویی: «می‌دانم»، مقاومت می‌کنی، به عقل من ذهنی رجوع می‌کنی؛ به خاصیت من ذهنی که عدم فراوانی است می‌روی.

هر که بی باکی کند در راه دوست
ره زن مردان شد و نامرد، اوست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۰

در راه زنده شدن به خدا هر کسی بی باکی، مقاومت و فضا بندی کند، راه انسان های دیگر را بزند و آن ها را گمراه کند، نامرد بوده و انسان نیست. یعنی هم گمراه است و هم گمراه کننده.

از ادب پُر نور گشته است این فلک
وز ادب معصوم و پاک آمد ملک
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱

این آسمان به برکت ادب نورانی شده است و به برکت ادب، فرشتگان پاک و معصوم شده اند. زیرا مطیع امر الهی بوده اند.

بُد ز گستاخی، کُسوف آفتاب
 شد عزازیلی ز جرأت ردّ باب
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۲

گرفتگی آفتاب به خاطر گستاخی است. ما به جهل و ظلمات من ذهنی تن درمی دهیم، این از گستاخی ماست. شیطان که رانده درگاه حق شده است، به خاطر گستاخی و جرأتی است که در مقابل خداوند کرده است. هر خاصیتی که شیطان دارد، ما هم در من ذهنی داریم. هر کاری که او کرده، ما نیز با من ذهنی همان کار را می کنیم. همین طور که در این لحظه ما از خرد زندگی و خاصیت های زندگی استفاده نمی کنیم، شیطان نیز همین گونه عمل کرده است. یعنی نتوانسته است در آدم، زنده شدن خدا را ببیند.

-با تشکر، سمانه



خانم مریم از اورنج کانتی



برنامه شماره ۸۷۲

اگر نه عشق شمس الدین بدی در روز و شب ما را
فراغت ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را؟!

غزل شما ه ۷۱ از دیوان شمس مولانا:

سرِ عشق و محبوبیت شمس الدین، آسایش و فراغت از دام ذهن و اسباب و علل.
سرِ کیمیاگری حق و عنایت های بی پایان ربانی.
سرِ ادب و تبدیل شدن به عین ذوق از طریق تسلیم و فضاگشایی در برابر اتفاق این لحظه.

چون حدیث روی شمس الدین رسید
شمس چارم آسمان سر در کشید

واجب آید، چون که آمد نام او
شرح رمزی گفتن از انعام او
-مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۳ و ۱۲۴

عشق شمس الدین و همراهی او در روز و شب، توانایی انسان در شناسایی ذهن و بهره مندی از قوه تشخیص
زندگی و انتخاب آگاهانه است.
عشق شمس الدین، امکان بهره وری از خاصیت فضاگشایی و بیان حال، از مرکزی خالی از همانیدگی است.

از برای حق صحبت، سالها
باز گو حالی از آن خوش حالها
-مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۶

عشق شمس الدین و همراهی و رفاقت او، در حیطة اراده و مشیت خرد کل، ثابت و مستقر شدن است. همراهی و رفاقتی که فکر و عمل کردن از مرکزی بی قضاوت و بی مقاومت را به دنبال دارد. به طوریکه در هر حالت و وضعیت ناخوشایند ذهنی، با صبر و پذیرش رو به سوی او دارد.

حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ
نَحْوَهُ هَذَا الَّذِي لَمْ يَنْهَكُمْ
-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴۵

عشق شمس الدین و همراهی او، توانایی شناسایی ذهن و چگونگی کار کرد آن است.
عشق شمس الدین پرهیز از افتادن در چرخه اسباب و علل ذهنی را به دنبال دارد.
عشق شمس الدین و همراهی او، عنایت های ربانی و عین ادب را به همراه دارد.
عنایتی که به ناگاه هنگام خاموشی ذهن از قضاوت و مقاومت، انسان را به سوی تسلیم و فضاگشایی و به سوی خدمت به خود و تمامی کائنات هدایت می کند.

مگر ناگهان آن عنایت رسد
که ای من غلام چنان ناگهان
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۸۹

عنایتی که ادب در برابر زندگی و بزرگان و خردمندان را از طریق رعایت قانون جبران به همراه دارد.

«...إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...»
سوره آل عمران آیه ۳۱

اگر خدا را دوست دارید، مرا پیروی کنید تا مورد عنایت و محبوبیت و عشق قرار گیرید. عشقی که شرح آن به بیان ذهن در نمی آید؛ ولی روشنایی نور شناسایی و شادی بی سبب آن، عالم گیر و آشکار است.

هر چه گویم عشق را شرح و بیان
چون به عشق آیم، خجل باشم از آن


گر چه تفسیر زبان روشن گر است
لیک، عشق بی زبان روشن تر است
-مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۲ و ۱۱۳

-مریم از اورنج کانتی



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com